بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 6 آذر 1392.

**خلاصه­ی بحث این جلسه:**

در این جلسه، ابتدا نکته­ای در تکمیل معنای آیه­ی «الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا» بیان خواهد گردید. نظر نهایی پیرامون این آیه، این است که آیه در مقام نسخ احکامی است که پیش از این برای ارث وجود داشته است. در ادامه، بحث مفصلی پیرامون رابطه­ی روایات و آیات قرآن خواهیم داشت. در میان علمای شیعه، دو رویکرد مختلف نسبت به استفاده­ی از روایات در تفسیر آیات وجود دارد: بر اساس یک رویکرد، برای تفسیر آیات قرآن، کمترین بهره از روایات برده می­شود و بر اساس رویکرد دوم، اصل در تفسیر آیات قرآن، روایات هستند. نوع افراطی­تر رویکرد دوم، تفکر اخباری­گری است که معتقد است: ظاهر آیاتی که ذیل آن­ها روایتی وارد نشده است، حجت نیستند. لکن هر دو رویکرد، صحیح نبوده و مراجعه به آیات و روایات، نظری معتدل بین این دو نظر را معرفی می­نماید.

**تکمله­ای بر مباحث گذشته:**

قبل از ورود به بحث این جلسه، نکته­ای در تکمیل مباحثی که ذیل آیه شریفه­ی «الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا»[[1]](#footnote-1) ذکر شد، بیان می­گردد. همان­طور که در جلسه گذشته بیان گردید، بر اساس روایت حنان، یکی از مصادیق «اولیائکم»، «موالی» است.[[2]](#footnote-2) در بعض کتب نیز «اولیائکم» به «اصدقائکم» معنا شده است[[3]](#footnote-3) که گفتیم این معنا، معنای بعیدی به نظر می­رسد؛ زیرا «الا» استثنائیه­ای که در این آیه وجود دارد با معنای «اصدقائکم» تناسب ندارد. به نظر می­رسد آیه در مقام بیان این مطلب است که احکام سابقی در ارث بوده­ است که این آیه در مقام نسخ آن­هاست. این احکام می­تواند شامل تمام ارث­هایی باشد که قبل از نزول آیه، مستقلا یا مستقیما به تأسیس شرع بوده است، مانند ارث به موافات دینی و یا به امضاء یک مساله­ی عقلایی بوده است، مانند: ارث به عهد، ارث به ضمان مولای عاتق و مانند آن. تمامی این موارد با وجود اولوا الارحام منسوخ شده­اند. بنابراین، آیه در مقام بیان این مطلب است که «اولوا الارحام» نسبت به اموال شما ذی حق هستند و تمامی این افراد که پیش از این در ارث، ذی حق بودند، از این بعد دیگر حقی ندارند، مگر اینکه شما بخواهید نسبت به این افراد (اولیاء) با وصیت یا کار دیگری، معروفی انجام دهید و آن­ها را در ارث ذی حق نمایید.

شبیه این تعبیر در کلمات بسیاری از مفسرین از جمله کشاف[[4]](#footnote-4)، طبری[[5]](#footnote-5)، *روضّۀ المتقین* مرحوم مجلسی اول وارد شده است:

**«الميراث كانوا يرثون بالإيمان و الهجرة فنسخ‏ (إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلى‏ أَوْلِيائِكُمْ مَعْرُوفاً) أي و إن نسخ الإرث لكن بقي الوصية لهم بالثلث لحق الإيمان و الهجرة.»** [[6]](#footnote-6)

در *فقه القرآن* راوندی نیز این تعبیر وارد شده است:

**«إِلّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلى أَوْلِيائِكُمْ مَعْرُوفاً: يَعْنِي الْوَصِيَّةَ لَهُمْ بِشَيْ‌ءٍ أَوْ هِبَةَ الْوَرَثَةِ لَهُمْ مِنَ الْمِيرَاثِ شَيْئاً».**[[7]](#footnote-7)

اینکه ایشان هبه­ی ورثه را نیز داخل مفاد آیه نموده است، مستبعد است؛ زیرا ظاهرا خطاب آیه به کسی است که در مقام وصیت است، نه ورثه­ی او.[[8]](#footnote-8)

**بررسی نقش روایات در تفسیر آیات قرآنی**

گذشت که روایتی که در اصل عاصم بن حمید وارد شده است، به حسب ظاهر سند معتبری دارد، لکن این روایت، مخالف ظاهر کتاب است.[[9]](#footnote-9) به مناسبت این مساله، بحث حجیت روایت صحیح السندی که مخالف ظاهر کتاب است را مطرح می­نماییم. این بحث باید از دید عام­تری مطرح شود و آن، اینکه رابطه­ی روایات و قرآن در مباحث تفسیری چگونه است؟ به بیان دیگر، نقش روایات در تفسیر آیات به چه صورت است؟ در میان علمای شیعه، دو مبنای افراطی و تفریطی نسبت به این مساله وجود دارد.

**مبنای اول:**

یک مبنا، مبنایی است که بعضی از قدمای از مفسّرین و نیز علمایی مانند شیخ طوسی ره داشتند و آن اینکه خیلی محدود به روایات مراجعه می­کردند. شاید اولین شخصیتی که این مبنا را اتخاذ نموده باشد، مرحوم حسین بن علی مغربی باشد[[10]](#footnote-10). ظاهرا ایشان، تفسیری به نام «مصابیح» داشته­ است که در اختیار شیخ طوسی ره بوده است.[[11]](#footnote-11)

مرحوم مغربی، نوه­ی دختری نعمانی است[[12]](#footnote-12) و بنده به این مناسبت، شرح حال مفصلی از حسین بن علی مغربی وزیر نگاشته­ام و در این نگاشته، قطعاتی که شیخ طوسی ره از تفسیر او نقل کرده­اند را جمع­آوری نموده­ام که در برخی از مجلات به چاپ رسیده است.[[13]](#footnote-13) تفسیر ایشان ره، تفسیر بسیار مهمی بوده است و بسیاری از مطالب تفسیر *تبیان* شیخ طوسی ره، متأثر از این تفسیر شیعی است. حسین بن علی مغربی، وزیر دربار بوده است و به جهت مسائل سیاسی، سعی بر پنهان نمودن تشیع خود داشته است، لذا جهت عالمیت وی کم رنگ مانده است. اگر تشیع وی فاش می­شد، این امکان وجود داشت که به ارتباط با فاطمی­های مصر متهم شود و به جهت رقابتی که بین بغداد و قاهره در مسائل سیاسی وجود داشت، این مساله برای او مشکل ایجاد می­کرد. به این جهت، وی سعی در پنهان کردن مذهب خود داشته است. زندگی سیاسی وی نیز فراز و نشیب بسیاری داشته است.

بنابراین، اولین مبنا، مبنای امثال مرحوم مغربی و شیخ طوسی ره بوده است که در تفسیر آیات، خیلی کم از روایات بهره می­برده­اند. مرحوم مغربی، تقریبا هیچ استفاده­ای از روایات ندارند. شیخ طوسی ره نیز گاهی اوقات متعرض روایات شده­اند. از آنجا که *مجمع البیان* مرحوم طبرسی نیز عمدتا برگرفته­ی از *تبیان* شیخ ره است، این سبک در *مجمع البیان* نیز وجود دارد، البته روایات *مجمع البیان* بیشتر از تبیان است، لکن شاکله­ی اصلی تفسیر مرحوم طبرسی نیز این است که توجه زیادی به روایات نداشته­اند. [در حالی که گاهی اوقات، روایات متضمن مطالب مهمی پیرامون آیات هستند.] به طور مثال، ذیل آیه­ای که مربوط به عالم ذر است، روایاتی وارد شده است که شبهات پیرامون عالم ذر را مطرح نموده و به آن­ها پاسخ داده است؛[[14]](#footnote-14) از جمله اینکه عالم ذر مربوط به عالم خاصی نیست و مراد از آن فطرت است و یا اینکه عالم ذر مخالف عقل است. جای تعجب دارد در تفاسیر شیعی توجهی به این روایت نشده است.[[15]](#footnote-15)

نکته: تفکر دیگری که در این مساله وجود دارد این است که روایات به عنوان موید فهمی از آیات قرآن مورد استفاده هستند. در این دیدگاه، برای روایات به صورت مستقل، موضوعیت قائل نیستند. علامه طباطبایی ره در *تفسیر المیزان* تا حدود زیادی چنین مشیی دارند. اعتقاد ایشان ره این است که بناء قرآن بر این است که به تنهایی، مفاهیم را برساند. برای اثبات این مطلب، به آیاتی مانند «هو التبیان لکلّ شیء» و نیز آیاتی که قرآن را نور دانسته است، تمسک شده است.[[16]](#footnote-16)

**مبنای دوم:**

مبنای دیگری که از قدیم وجود داشته است و بعد از آن نیز مطرح شده است، این است که محور اصلی در تفسیر آیات، روایات هستند. به طور مثال، محور اصلی در *تفسیر عیاشی* و *تفسیر قمی* روایات است. این مبنا، بعدا با یک رویکرد جدید توسط اخباری­ها احیا شد. بر اساس این دیدگاه، اگر روایتی ذیل آیه­ای وارد نشده باشد، حق تفسیر آیه وجود ندارد. نتیجه­ی این دیدگاه، انکار حجیت ظواهر کتاب است، که در علم اصول، مورد نقد واقع شده است.[[17]](#footnote-17)

**نقد هر دو مبنا:**

برای اینکه بفهمیم چه برخوردی باید در رابطه­ی روایات با آیات داشته باشیم، باید به کتاب و سنت مراجعه نماییم. برای فهم این مساله نباید تنها به یک آیه تمسک نمود. بلکه، روایات و آیاتی دیگری وجود دارند که تمامی آن­ها باید مورد توجه قرار گیرند. به نظر می­رسد، هر دو گرایش، تنها بخشی از ادله را دیده­اند و با توجه به مجموع ادله، نظر معتدلی بین این دو تفکر، حاکم می­شود.

با بررسی روایات و آیات به این نتیجه می­رسیم که در تفسیر قرآن، صرف استدلال به آیات بدون مراجعه به سنت، صحیح نیست. مستقل بودن قرآن، صحیح نیست. اینکه گفته شود، تمامی مفاهیم موجود در قرآن، باید بدون روایت برای ما مشخّص باشد و روایات تنها جنبه مؤیّد داشته باشد، بر خلاف مطلبی که از مجموع آیات قرآن و روایات استفاده می­شود.

در بحث حجیت ظواهر کتاب در علم اصول، روایاتی که اخباری­ها به آن­ها تمسک کرده­اند، ذکر شده است. پاسخ علمای اصولی به ایشان این است که این روایات تنها نافی استغناء از مراجعه­ی به سنت در تفسیر آیات قرآن هستند اما از این روایات بدست نمی­آید که اگر در مورد آیه­ای روایتی وجود نداشته باشد، ظاهر آیه حجت نیست و نباید به آن تمسک کرد.[[18]](#footnote-18) اما در مورد آیات دال بر اینکه قرآن، نور و هدایت است، اولا: نور بودن قرآن به این معنا نیست که می­توان مستقلا از نور قرآن استفاده نمود و نیاز به چیز دیگری نیست، بلکه بر اساس روایات، نور بودن قرآن در کنار سنت محقق می­شود. خود این آیه نیز خیلی ظهور ندارد که قرآن به تنهایی و بدون مراجعه به سنت، قابل بهره برداری است. بله، از این آیه می­توان در رد تفکر اخباری­ها استفاده نمود. تفکر اخباری این است که قرآن تنها از طریق سنت قابل بهره برداری است و اگر ذیل آیه­ای، روایت وارد نشده باشد، نمی­توان از آن آیه بهره برد. تمسک به این آیات، برای رد چنین تفکری خوب است.[[19]](#footnote-19)

روایاتی در این زمینه وارد شده است. از جمله­ی این روایات، روایت منصور بن حازم است:

**«مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ‏ بِخَلْقِهِ‏ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَيَنْبَغِي لَهُ‏ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ تَعْلَمُونَ‏ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ قَالُوا بَلَى قُلْتُ فَحِينَ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى خَلْقِهِ فَقَالُوا الْقُرْآنُ فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِئُ‏ وَ الْقَدَرِيُّ وَ الزِّنْدِيقُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرِّجَالَ بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقَيِّمٍ فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْ‏ءٍ كَانَ حَقّاً فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ‏ فَقَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ قُلْتُ كُلَّهُ قَالُوا لَا فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيّاً ع وَ إِذَا كَانَ الشَّيْ‏ءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا أَنَا أَدْرِي فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً ع كَانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ.»**[[20]](#footnote-20)

نکته 1: مطلبی که در این روایت وجود دارد برگرفته از کلام امیر المومنین علی ع به ابن عباس است. حضرت ع به او فرمودند: وقتی می­خواهی با [خوارج] بحث کنی، به قرآن تمسک نکن، فانّ القرآن حمّالا ذو وجوه ... و لکن حاججهم بالسنۀ.[[21]](#footnote-21) این حالت حمال ذو وجوه بودن در مورد قرآن، اشاره به این دارد که هر کسی اعم از زندیق و مرجعی و قدری و امثال این­ها، به آیات قرآن تمسک می­کنند.

نکته 2: «فقلت لهم: من قيم القرآن؟»، یعنی آن­ها نیز این مطلب را قبول دارند که قرآن نیاز به قیّم و راسخون فی العلم دارد؛ لکن راسخون فی العلم را به مفسّرین قرآن معنا می­کردند.

نکته 3: «فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيّاً ع»، یعنی هیچ کس، ادعای علم به تمام قرآن را ندارد و تنها کسی که مدعی علم به همه­ی قرآن است، حضرت علی ع است. از طرفی، می­دانیم که قرآن نیاز به کسی دارد که تمام علم این کتاب را بداند. این دو مقدمه، یک برهان عقلی تشکیل می­دهند که نتیجه­ی آن می­شود: تنها علی ع است که شایسته­ی امامت و قیّم بودن نسبت به قرآن است. «و أشهد أن عليا ع كان قيم القرآن، و كانت طاعته مفترضة، و كان حجة على الناس بعد رسول الله ص، و أنه ما قال في القرآن فهو حق.».[[22]](#footnote-22)

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد

1. . احزب: 6 [↑](#footnote-ref-1)
2. . **«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ حَنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّ شَيْ‏ءٍ لِلْمَوَالِي فَقَالَ لَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْمِيرَاثِ إِلَّا مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلى‏ أَوْلِيائِكُمْ مَعْرُوفا.»** *کافی*، ج 7، ص 135، حدیث 3 [↑](#footnote-ref-2)
3. . **«قوله تعالى «إِلّا أَنْ تَفْعَلُوا ...» أي إلّا أن يوصي الميِّت إلى أحد أصدقائه و أوليائه وصية»** *موسوعۀ الامام الخویی*، ج 8، ص 294 [↑](#footnote-ref-3)
4. . **«كان المسلمون في صدر الإسلام يتوارثون بالولاية في الدين و بالهجرة لا بالقرابة، كما كانت تتألف قلوب قوم بإسهام لهم في الصدقات، ثم نسخ ذلك لما دجا الإسلام و عزّ أهله، و جعل التوارث بحق القرابة فِي كِتابِ اللَّهِ في اللوح. أو فيما أوحى اللّه إلى نبيه و هو هذه الآية. أو في آية المواريث. أو فيما فرض اللّه كقوله كِتابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ.**

**مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ يجوز أن يكون بيانا لأولى الأرحام، أى: الأقرباء من هؤلاء بعضهم أولى بأن يرث بعضا من الأجانب. و يجوز أن يكون لابتداء الغاية، أى: أولو الأرحام بحق القرابة أولى بالميراث من المؤمنين بحق الولاية في الدين، و من المهاجرين بحق الهجرة»** *الکشاف*، ج 3، ص 524 [↑](#footnote-ref-4)
5. . **«و قوله: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ يقول تعالى ذكره: و أولوا الأرحام الذين ورثت بعضهم من بعض، المواريث هم أولى بميراث بعض من المؤمنين و المهاجرين أن يرث بعضهم بعضا، بالهجرة و الإيمان دون الرحم»** *جامع البیان*، ج 21، ص 78 [↑](#footnote-ref-5)
6. . *الروضۀ المتقین*، ج 11، ص 213 [↑](#footnote-ref-6)
7. . *فقه القرآن* *فی شرح آیات الاحکام*، ج2، ص 346 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سؤال: ...

... پاسخ: احتمالا این مطلب از عبارت صدوق گرفته شده باشد. مرحوم راوندی نسبت به کتب صدوق ره، عنایت ویژه­ای دارد و اصلا *قصص القرآن* راوندی برگرفته شده­ی از کتب صدوق ره است.

سؤال: ...

... پاسخ: در این آیه، بحث تخصیص مطرح نیست، بلکه مساله این است که بعد از مرگ میّت چه کسی نسبت به اموال او حق دارد؟

سؤال: ...

... پاسخ: اصلا این مطلب ربطی به آن ندارد. حتی اگر استثناء، منقطع باشد، باز هم بازگشت استثناء منقطع به استدراک است. استدراک نیز وقتی بکار می­رود که جمله­ی قبل، شبهه­ای ایجاد نماید.

سؤال: ...

... پاسخ: مرحوم رواندی می­گوید: اولوا الارحام ذی حق هستند، مگر اینکه خود ورثه از حق خود بگذرند و چیزی به اولیاء ببخشند. لکن این معنا، معنای مناسبی نیست. بله، می­توان «معروفا» را به معنایی اعم از وصیت دانست، یعنی میت با وصیت یا کار دیگری، حقی به این افراد بدهد.

سؤال: ...

... پاسخ: گذشت که استثناء منقطع به استدراک باز می­گردد. ابتدای آیه می­­گوید که اولوا الارحام ارث می­برند و اولیاء ذی حق نیستند، مگر اینکه شما بخواهید نتیجه­ی ارث را با وصیت به آن­ها برسانید.

سؤال: ...

... پاسخ: در جلسات گذشته، توضیح داده شد که این آیه در مقام بیان انحصار میراث به غیر وارث نیست. [؟؟؟؟] بلکه در مقام بیان این نکته است که وارثان قبلی (مانند ارث به عهد) دیگر ارث نمی­برند، مگر اینکه خود میت بوسیله­ی وصیت، حقی را برای آن­ها ثابت کرده باشد.

سؤال: ...

... پاسخ: این مطلب، بحث دیگری است. بحث در «الا ان تفعلوا اولیائکم» پیرامون این بود که «اولیاء» یعنی کسانی که سرپرست و وارثان شخص هستند. آیه می­گوید: اولیاء شما که بعد از مرگ، عهده دار امور شما می­شوند، به تبع عهده داری امور، ارث نیز می­برند. [؟؟؟؟؟؟؟] [↑](#footnote-ref-8)
9. . **«عنه، قال: حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكليني (رضي الله عنه)، قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني، قال: حدثنا القاسم بن العلاء، قال: حدثنا إسماعيل بن علي القزويني، قال: حدثني علي بن إسماعيل، عن عاصم‏ بن حميد الحناط، عن محمد بن قيس، عن ثابت الثمالي، عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي‏ ابن أبي طالب (عليهم السلام) أنه قال: «فينا نزلت هذه الآية: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ‏ بَعْضُهُمْ‏ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ‏، و فينا نزلت هذه الآية: وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ‏، و الإمامة في عقب الحسين إلى يوم القيامة ...»** البرهان في تفسير القرآن، ج‏4، ص 415، حدیث 8535 [↑](#footnote-ref-9)
10. . [منبع این مطلب پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-10)
11. . کتاب تفسیر ایشان اخیرا پیدا شده است، ولی هنوز به چاپ نرسیده است. گزارشی از این کتاب در برخی از مجلات، چاپ شده است. [↑](#footnote-ref-11)
12. . **«167 - الحسين بن علي بن الحسين بن محمد بن يوسف الوزير أبو القاسم المغربي من ولد بلاس بن بهرام جور و أمه فاطمة بنت أبي عبد الله محمد بن إبراهيم بن جعفر النعماني شيخنا صاحب كتاب الغيبة. له كتب منها: كتاب خصائص علم القرآن كتاب اختصار إصلاح المنطق كتاب اختصار غريب المصنف رسالة في القاضي و الحاكم كتاب الإلحاق بالاشتقاق اختيار شعر أبي تمام اختيار شعر البحتري اختيار شعر المتنبي و الطعن عليه. توفي رحمه الله يوم النصف من شهر رمضان سنة ثمان عشرة و أربعمائة.»** *رجال النجاشی*، ص 69 [↑](#footnote-ref-12)
13. . [مقاله استاد پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-13)
14. . برای این بحث و نیز روایات وارد شده، رجوع شود به تفسیر *المیزان* ذیل آیه­ی 172 سوره­ی اعراف. [↑](#footnote-ref-14)
15. . سؤال: ...

... پاسخ: گاهی اوقات در مقابل جریاناتی که بیش از حد به روایات، بها می­دادند، جریانی مخالف شکل می­گرفته است. فرض کنید کسی مانند شیخ صدوق ره، گرایش اخباری­گری داشته است و در مقابل آن، شیخ مفید ره گرایش عقل­گرایی داشته است.

سؤال: ...

... پاسخ: البته، باید توجه داشت که در آن زمان، هنوز بسیاری از روایات جمع­آوری نشده بودند و الا شیخ طوسی ره از کسانی است که خیلی به روایات توجه دارد، حتی در مسائل کلامی خود. به طور مثال، حجم روایات *الغیبۀ* شیخ طوسی ره در مقایسه­ی با کتبی که سید مرتضی ره در مساله­ی غیبت دارد، خیلی پر رنگ­ است. اما در تفسیر، این مساله وجود داشته است که روایات تفسیری هنوز جمع­آوری نشده بودند.

سؤال: ...

... پاسخ: سبک مغربی با امثال شیخ طوسی ره تفاوت دارد.

سؤال: ...

... پاسخ: اینگونه نیست. بسیاری از این افراد، اصلا مراجعه­ی جدی به این روایات نداشته­اند. جمع­آوری روایات تفسیری در کتبی مانند *نور الثقلین*، *برهان* و ... به این مساله کمک بسیاری کرده است. به طور مثال، از شیخ مفید ره نقل شده است که ایشان ره منکر این بوده است که محتذر هنگام مرگ، امام علی ع را ببیند. در مقابل، حسن بن سلیمان حلی در رد دیدگاه شیخ مفید ره، کتابی به نام *المحتذر* می­نویسد. ایشان در این کتاب، تمام روایاتی که در این زمینه وجود دارد را کنار هم قرار داده است. بنابراین، به نظر می­رسد علّت اصلی اینکه به روایات تفسیری توجه نشده است، عدم اطلاع از وجود این روایات بوده است، خصوصا اینکه مسئولیتی که امثال شیخ مفید ره و شیخ طوسی ره داشته­اند، مانع از این بوده است که ایشان در تمامی زمینه­ها کار کنند.

سؤال: ...

... پاسخ: مساله­ی محل بحث این است که در مسائل فقهی، به روایات فقهی توجه زیادی شده است. [اما در مسائل تفسیری کتاب خاصی در اختیار ایشان نبوده است.] حتی *تفسیر عیاشی* در اختیار این افراد نبوده است. از تفسیر عیاشی، تنها یک نسخه­ی ناقص سند بریده بدست رسیده است. [↑](#footnote-ref-15)
16. . **«و ثانيهما: أن نفسر القرآن بالقرآن و نستوضح معنى الآية من نظيرتها بالتدبر المندوب إليه في نفس القرآن، و نشخص المصاديق و نتعرفها بالخواص التي تعطيها الآيات، كما قال تعالى: «وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ الآية»** [نحل: 89]. **و حاشا أن يكون القرآن تبيانا لكل شي‏ء و لا يكون تبيانا لنفسه، و قال تعالى: «هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى‏ وَ الْفُرْقانِ»** [بقره: 185]**. الآية و قال تعالى: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً»** [نساء: 174] **الآية. و كيف يكون القرآن هدى و بينة و فرقانا و نورا مبينا للناس في جميع ما يحتاجون و لا يكفيهم في احتياجهم إليه و هو أشد الاحتياج! و قال تعالى: «وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا»** [عنکبوت: 69] **الآية و أي جهاد أعظم من بذل الجهد في فهم كتابه! و أي سبيل أهدى إليه من القرآن!.»** تفسیر *المیزان*، ج 1، ص 11 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سؤال: ...

... پاسخ: بحث این است که در رابطه­ی نقش روایات و قرآن، دو گرایش متفاوت وجود دارد. به نظر می­رسد هر دو گرایش از یک نوع افراط و تفریط برخوردار باشند. [↑](#footnote-ref-17)
18. . **«و يحتمل أن يكون المراد بالأخبار الناهية عن التفسير بالرأي هو الاستقلال بالعمل بالكتاب، بلا مراجعة الأئمة (عليهم السلام)، كما هو ظاهر بعض الأخبار. و أمّا العمل بظواهر الكتاب- بضميمة مراجعة الروايات لاحتمال التخصيص و التقييد و غيرهما من القرائن على المراد- فلم يدل على المنع عنه دليل. فتحصّل: أنّ الصحيح جواز العمل بظواهر الكتاب بعد الفحص عن الأخبار، كما هو الحال في العمل بظواهر الأخبار، إذ العمل بها أيضاً يحتاج إلى الفحص عن المخصص و المقيد، و القرينة على إرادة خلاف الظاهر.»** *مصباح الأصول* (طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج‏1، ص 146 [↑](#footnote-ref-18)
19. . سؤال: ...

... پاسخ: ادعای اخباری­ها این است که آیاتی از قرآن که ذیل آن­ها، روایتی وارد نشده است، اصلا قابل استفاده

سؤال: ...

... پاسخ: نورانیت نور به امکان استفاده ماست. نور برای همه مردم است. بحث بر این است که نورانیت برای مردم، به این معنا نیست که بتوان به صورت مستقیم از آن بهره برد، بلکه در سایه­ی مراجعه به روایات می­توان از این آیات استفاده کرد.

سؤال: ...

... پاسخ: قرآن شش هزار آیه دارد. فرض کنید ذیل سه هزار آیه، روایتی وارد نشده است، آیا این سه هزار تا دیگر نور نیستند؟ ادعای ما این است که تمام آیات قرآن نور است، لکن برای اینکه بتوان از این نور بهره برد، باید از روایات استفاده کرد. معنای نور این است که انسان بوسیله­ی آن، روشن و هدایت می­شود.

سؤال: ...

... پاسخ: قرآن، نور بالفعل است، لکن بوسیله­ی روایات؛ یعنی با ضمیمه­ی روایات به آیات، این مجموعه قابل استفاده می­شود.

سؤال: ...

... پاسخ: متشابهات در سایه­ی مراجعه به سنت محکم می­شوند. متشابهی که با مراجعه به سنت از تشابه خارج نشود، مانند آیات مقطعه، مقدار این موارد در کل قرآن، محدود است. نور بودن آیات مقطعه در همین حد است که اجمالا می­فهمیم که این حروف، سری بین خدا و پیغمبر ص است. نمی­توان نور بودن قرآن را مختص آیاتی دانست که ذیل آن­ها روایات مبین و روشنی که ابهام آیه را بر طرف نماید، وارد شده است.

سؤال: ...

... پاسخ: اشکال ما به اخباری­ها این است که دیدگاه ایشان با نور بودن آیات قرآن منافات دارد. نور بودن قرآن، یعنی روشنگر و هدایت­گر بودن، نه اینکه به صرف قرائت قرآن، قلب انسان نورانی شود؛ این، معنای نور نیست.

سؤال: ...

... پاسخ: قرآن نور است، ولی قرآن، این مجموعه است.

سؤال: ...

... پاسخ: گاهی گفته می­شود وقتی روایتی در تفسیر آیه وارد نشده باشد، دیگر این آیه برای ما قابل بهره برداری نیست.

سؤال: ...

... پاسخ: آیه­ی قرآن نمی­گوید که در زمان امام زمان علیه السلام، نور خواهد بود. قرآن، بالفعل نور است. [↑](#footnote-ref-19)
20. . *الكافي* (ط - الإسلامية)، ج‏1، صص 168 و 169 [↑](#footnote-ref-20)
21. . **«77 و من وصية له ع لعبد الله بن العباس [أيضا] لما بعثه للاحتجاج على الخوارج‏: لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌإ ذُو وُجُوهٍ‏ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ ... وَ لَكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصا.»** *نهج البلاغة* (للصبحي صالح)، ص 465 [↑](#footnote-ref-21)
22. . سؤال: ...

... پاسخ: قیّم بودن سنت نسبت به کتاب، باعث اثبات مبنای اخباری­ها نمی­شود. توضیح این مطلب در جلسه­ی آینده خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-22)